

بررسی پیوست یا گسست معنایی در تفسیر آیات ۵۰ تا ۵۴ سوره یوسف علیه السلام

داوود اسماعیلی*

محمد رضا حاجی اسماعیلی**

چکیده

سیاق و توجه به قرائن متصل و منفصل از جمله مهم‌ترین معیارهای تفسیر روشمند آیات قرآن کریم است که با تأمل در آنها می‌توان صحت و سقم دیدگاه‌های مفسران قرآن را ارزیابی نمود. از نمونه آیات قرآنی که مفسران و مترجمان قرآن در فهم و تحلیل آن اختلاف نظر جدی دارند آیات ۵۲ و ۵۳ سوره یوسف است که گروهی از مفسران این دو آیه را سخن حضرت یوسف علیه السلام دانسته و سعی در توجیه آن نموده‌اند و گروه دیگر آن را ادامه سخن زلیخا دانسته و در اثبات آن کوشیده‌اند. پژوهش حاضر با بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های دو گروه و نقد و تحلیل دلایل ایشان در پایان، بر این باور است که با توجه به قرائن متصل و منفصل، آیات مزبور همان ادامه سخن زلیخا است.

واژگان کلیدی

آیات ۵۲ و ۵۳ یوسف، یوسف، زلیخا.

r_ghenaati_2007@yahoo.com

m.hajis1@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۱۸

*. دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان.

** دانشیار دانشگاه اصفهان. (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۳

درآمد

آیات ۵۲- ۵۳ سوره مبارکه یوسف علیه السلام «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِبِينَ * وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» از جمله آیاتی است که معرکه آراء مفسران و مترجمان قرآن بوده و دو برداشت متفاوت از آن ارائه گردیده است. خاستگاه این اختلاف مشارالیه اسم اشاره «ذلک» و نیز ضمایی است که در این آیات به کار رفته، افزون بر این سیاق آیات قبل و بعد و محتوای آنها نیز در این برداشت‌ها تأثیرگذار بوده است؛ زیرا از سویی ظاهر سیاق گویای پیوست این دو آیه به آیات قبل از خود است:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النَّسُوءِ الَّذِي قَطَعَنَ
 أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِمْ عَلِيمٌ * قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا
 عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ.
 (یوسف / ۵۱- ۵۰)

در این صورت آیات ۵۳ - ۵۲ بخشی از کلام زلیخا تلقی می‌گردد و از سویی محتوای این آیات به دلیل اشتغال بر مرتبه‌ای از مراتب نفس و همچنین یاد خدا و توصیف او به «إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» با نوع نگرش و سطح معرفتی یوسف علیه السلام سازگاری دارد.

توضیح اینکه با توجه به متن قرآن هنگامی که زلیخا در مراوده خویش با مخالفت یوسف علیه السلام مواجه شد، وی را تهدید و روانه زندان کرد و پس از رخدادهایی که در زندان اتفاق افتاد، خواب پادشاه توسط یوسف علیه السلام تعبیر گردید و وی راه‌حلی برای رهایی از قحطی ارائه داد، بنابراین پادشاه مشتاق دیدار وی گردید و فرمان داد تا یوسف علیه السلام را نزد او آورند اما چون فرستاده نزد یوسف علیه السلام آمد با پاسخ منفی مواجه گردید و یوسف علیه السلام به او گفت: «من از زندان خارج نمی‌شوم تا اینکه نزد پادشاه رفته از او جويا شوی که چه شد که آن زنان دست‌های خود را بریدند؟» در پی این موضوع پادشاه با احضار کسانی که در میهمانی همسر عزیز شرکت داشتند از ایشان پرسید: «هنگامی که از یوسف علیه السلام کامجویی می‌کردید جریان چه بود؟» و آنها همگی ابراز داشتند: «منزه است خدا، ما هیچ تقصیر و گناهی در یوسف علیه السلام سراغ نداریم» در این میان همسر عزیز مصر زبان به اعتراف گشود و گفت: «اکنون حقیقت آشکار شد من بودم که از او کام خواستم و او از راست‌گویان است.» اما در این میان آیا این دو آیه ادامه سخن زلیخا است یا یوسف علیه السلام که گفت: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِبِينَ * وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ».

با توجه به نکات پیش‌گفته مترجمان و مفسران قرآن در تبیین این آیات دو احتمال را مطرح نموده

و هرکدام با بیان استدلال‌هایی یکی از دو وجه احتمال را پذیرفته‌اند. برخی از ایشان این دو آیه را به هم پیوسته و ادامه سخن زلیخا دانسته و آن را چنین معنا کرده‌اند:

ترجمه انصاریان: «[من به پاکی او و گناه خود اعتراف کردم] و این اعتراف برای این است که یوسف بداند من در غیاب او به وی خیانت نورزیدم و اینکه خدا نیرنگ خیانت‌کاران را به نتیجه نمی‌رساند من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس طغیانگر بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است.»

ترجمه مکارم شیرازی: «این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانم من در غیاب به او خیانت نکردم؛ و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی‌کند! * من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

برخی دیگر این آیات را از هم گسسته و سخن یوسف ﷺ دانسته‌اند، بنابراین معنای آیات چنین می‌شود:

ترجمه پورجوادی: یوسف گفت: «این سخن را بدان خاطر گفتم تا بدانم که من در غیاب او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را به سامان نمی‌رساند * من خود را تبرئه نمی‌کنم که نفس انسانی پیوسته به بدی‌ها فرمان می‌دهد مگر آنچه را پروردگارم رحم کند که پروردگار من آمرزنده مهربان است.»

ترجمه صلواتی: [یوسف] گفت: این برای آن بود که [عزیز] بداند که من در نهان به وی خیانت نکرده‌ام؛ و خدا نیرنگ خیانت‌کاران را رهنمون نمی‌سازد * من خود را تبرئه نمی‌کنم، که نفس همواره به بدی فرا می‌خواند، مگر آنکه پروردگارم رحمت آورد. بی‌گمان پروردگارم آمرزگاری است که مهر می‌ورزد.

در این مقاله نظرگاه و دلایل هر دو گروه از مترجمان و مفسران قرآن بررسی و تحلیل گردیده و نگارندگان مقاله در پایان این دیدگاه را که این دو آیه همان ادامه سخن زلیخا است پذیرفتنی دانسته‌اند.

بررسی آراء قائلان به گسست معنایی

مطالعه و بررسی تفاسیر گوناگون حاکی از آن است که بیشتر مفسران قرآن آیات ۵۲ و ۵۳ را سخن یوسف ﷺ دانسته و در توجیه دیدگاه خود به نکاتی که در ذیل بیان می‌گردد، اشاره نموده‌اند:

۱. علامه طباطبایی فعل «قال» را در ابتدای آیه «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» در تقدیر

دانسته. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۶)

در بررسی این دیدگاه می‌توان گفت احتمال تقدیر در کلام زمانی پذیرفتنی است که حمل کلام بر ظاهر صحیح نباشد یا اینکه قرینه‌ای بر تقدیر یافت شود وگرنه «اصل عدم تقدیر است.» (مظفر، ۱۳۷۱: ۳۶)

بنابراین مقدر دانستن فعل «قال» در آیات مذکور پذیرفتنی نیست.

۲. برخی از مفسران معتقدند مشارالیه در «ذلک» به «برگرداندن فرستاده» اشاره دارد؛ یعنی اینکه من از زندان بیرون نیامدم و فرستاده پادشاه را نزد او برگرداندم به دلیل این بود که عزیز بداند در غیابش به او خیانت نکرده و با همسرش مراوده ننموده‌ام و نیز بداند که خداکید خائن را هدایت نمی‌کند. مبتنی بر همین دیدگاه مرجع ضمیر فاعلی در «لِیَعْلَمَ» و ضمیر مفعولی در «لَمَّا أَخْنَهُ» را می‌توان به سه وجه لحاظ نمود:

وجه یکم: هر دو ضمیر به عزیز برگردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۷)

وجه دوم: ضمیر در «لِیَعْلَمَ» به پادشاه - از آن جهت که خیانت به وزیر همان خیانت به امیر است - و در «لَمَّا أَخْنَهُ» به عزیز بازگردد. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۴۵۰)

وجه سوم: ضمیر در هر دو عبارت به خدا بازگردد. به این معنا که: «درخواست تحقیق از زنان به این جهت بود که خدای متعال بداند من عصمت پیشه کرده و فرمانش را پذیرفته‌ام و همین باعث گردید که خدا مرا گرامی دارد و مقام و منزلتم رفیع گردد و سرانجام نیکو از آن مطیعان است نه عاصیان». نظیر قول خدای متعال در آیه ۱۴۳ بقره که می‌فرماید: «لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ». (همان: ۶ / ۴۵۱).

این در حالی است که پذیرش هر سه وجه مذکور تأمل برانگیز است؛ زیرا اگر فرض شود که ضمیر در «لِیَعْلَمَ» به عزیز مصر بازگردد تا وی بداند یوسف علیه السلام بی‌گناه است، باید گفت او از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی برد، از این رو خود از یوسف علیه السلام خواست که این جریان را کتمان نماید و به همسرش نیز توصیه نمود از گناهش استغفار کند. (یوسف / ۲۹). در صورت دوم ارجاع ضمیر نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا یوسف علیه السلام به خیانت به پادشاه متهم نشده بود که لازم باشد اثبات کند به او خیانت نکرده و این استدلال که خیانت به همسر وزیر خیانت به پادشاه است، هرچند در امور مملکتی پذیرفتنی است اما در امور شخصی مربوط به وزیر عذری سست و واهی به نظر می‌رسد، حتی این موضوع آن چنان با پادشاه بی‌ارتباط بود که بعد از گذشت چندین سال هنوز پادشاه از آن اطلاع نیافته بود تا اینکه یوسف علیه السلام خود خواستار پیگیری آن از سوی ایشان شد. برای وجه سوم نیز دلیلی نیست؛ زیرا اول اینکه: با توصیفاتی که خدای متعال از شخصیت والای یوسف علیه السلام پیش از جریان مراوده نقل می‌کند، سازگاری ندارد. (یوسف / ۲۲) دوم اینکه: در گزارش از جریان مراوده خودکامگی زلیخا ابتدای مراوده مطرح می‌شود: «وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ...» (یوسف / ۲۳) و نیز در تصمیم بر زندانی کردن یوسف علیه السلام اشاره به آشکار شدن حقیقت بی‌گناهی یوسف علیه السلام بر زلیخا و عزیز مصر می‌گردد: «ثُمَّ بَدَّلَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ...» (یوسف / ۳۵) لذا برداشتی این چنین از این آیات با علم مطلق

خدای متعال سازگاری ندارد و قیاس این آیه با آیه ۱۴۳ بقره: «لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ» قیاسی مع الفارق است؛ زیرا در این آیه خدا تغییر حکم قبله را آزمونی برای مشخص شدن پیروان راستین رسول الله معرفی می نماید که در این صورت حقیقت علم فعلی خدا مورد نظر است و منافاتی با علم ذاتی و ازلی او ندارد، اما با چنین احتمالی در این مورد، خدا جاهل فرض شده و یوسف ﷺ درصدد است مجهولی را برای خدا معلوم سازد.

۳. علامه طباطبایی می نویسد: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» تذکری از جانب یوسف ﷺ به پادشاه و ملتفت کردن وی نسبت به حقیقت داستان است، بر این اساس که ایشان در غیاب عزیز به همسر او خیانت نکرده و قطعاً به هیچ چیز دیگری خیانت نمی کند و چنین کسی سزاوار است که بر هر چیز از جان و مال و عرض امین شود و از امانتش استفاده کنند. آنگاه با فهماندن اینکه وی چنین امتیازی دارد زمینه را آماده کرد برای اینکه وقتی با پادشاه روبه رو می شود از او درخواست کند که او را امین بر اموال مملکت و خزانه های دولتی قرار دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۷) این در حالی است که اگر گفته شود: احتمالاً حضرت یوسف ﷺ با این عمل در کنار اثبات بی گناهی خود، قصد جلب اعتماد پادشاه به منظور درخواست امانت داری اموال و خزانه های دولتی در آینده را داشت، این منظور نیز با بررسی های پادشاه و اعتراف زنان بر تقصیر خود و تبرئه یوسف ﷺ حاصل شده: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف / ۵۱) و دیگر نیازی نیست تا یوسف ﷺ به انگیزه خود در عدم پذیرش خواست پادشاه تصریح نماید؛ زیرا بیان یوسف ﷺ در رد درخواست او کنایی بود و اصلاً وی درصدد طرح اصل قضیه بر نیامده بلکه می خواست پادشاه خود به حقیقت دست یافته و به بی گناهی یوسف ﷺ پی ببرد.

۴. فخر رازی بر این باور است که جایز است واژه «کید» تأکید در امانت داری یوسف ﷺ نیز باشد، بدین معنا که «اگر خائن بودم خدا مکر مرا به سرانجام نمی رساند و مرا از این ورطه (زندانی) خارج نمی کرد و از آنجایی که مرا نجات داد میرا بودنم از آنچه به من نسبت داده اند آشکار می شود». (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۶۸)

در نقد این سخن می توان گفت: یکم. با توجه به سیاق آیات بی گناهی یوسف ﷺ قبل از رفتن به زندان، برای شخص زلیخا، همسر او و زنان مصر امری ثابت شده بود، از این رو لذا با درخواست پادشاه جهت خروج وی از زندان، به سرانجام نرسیدن حيله های آنان بر ملا گردید و تأکید مجدد یوسف ﷺ لازم نبود. دوم. یوسف ﷺ در جواب خودکامگی زلیخا مضمون و مفهوم کلام مذکور را با تعبیر دیگری بر زبان آورد و گفت: «... إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف / ۲۳) درحالی که اگر چنین تعبیری دلالت بیشتر بر

پاک دامنی یوسف علیه السلام می‌کند باید یوسف علیه السلام در آن موقعیت نیز چنین تعبیری به کار می‌برد.

۵. طبرسی نیز در استناد دو آیه مذکور به یوسف علیه السلام، معتقد است (الف و لام) در واژه «النفس» برای جنس است؛ یعنی همه نفوس این گونه‌اند، هرچند ممکن است به معنای عهد نیز باشد؛ یعنی نفس من این گونه است. منظور آن حضرت تقاضای نفسانی و خواهش و میل طبیعی است نه عزم و تصمیم برگناه؛ یعنی من نفس خود را از آنچه مطابق فطرت و طبیعت بشری است و در وجود هر انسانی است، مبرا نمی‌کنم و نمی‌گویم روی طبع خود از انجام گناه خودداری کردم بلکه به لطف خدا و هدایت و دستگیری او بود که دست از گناه کشیدم. برخی بر این باورند که یوسف این جمله را از آن جهت فرمود که خوش نداشت خودستایی کند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۳۶۸)

در نقد این دیدگاه باید گفت کسی این گونه سخن می‌گوید که لغزشی هرچند کوچک از او سر زده باشد، درحالی که پیامبران از هر لغزشی مبرا هستند.

۶. شیخ طوسی نیز «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» را بر وجه تواضع و خشوع یوسف علیه السلام در برابر خدای متعال و آن را مجاز می‌داند؛ زیرا در عرف مردم کاربرد زیادی دارد. (طوسی، بی تا: ۶ / ۱۵۵) فیض کاشانی نیز بر این باور است که یوسف علیه السلام این سخن را در مقام اظهار نعمت‌های الهی از جمله عصمت و توفیق ایراد نموده است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۶). حال چنانچه یوسف علیه السلام به منظور شکرگذاری در برابر خدا و به دلیل اظهار خضوع چنین گفته باشد باز پذیرفتنی نیست که وی در چنین موقعیت حساسی که به عنوان یک مجرم احضار می‌شود، از این ادبیات استفاده نماید، وانگهی اصل در کلام حقیقت است و حمل آن بر مجاز نیازمند دلیل قطعی است که در اینجا چنین دلیلی مفقود است.

۷. ابن جریج با اعتقاد به وجود تقدیم و تأخیر در کلام، این آیات را ادامه سخن یوسف علیه السلام دانسته و معتقد است که در اصل چینش عبارات چنین بوده که: «ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ * ... قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَأَوْتُنَّ يُوسُفَ ...» که بر این اساس «ذلک» به باقی ماندن یوسف علیه السلام در زندان و درخواست وی برای تحقیق جهت اثبات بی‌گناهی‌اش اشاره دارد؛ به دیگر بیان مفهوم آیه به معنای «هَذَا لِيَعْلَمَ سَيْدِي أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ» است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۸۱، آلوسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۶) ابن عاشور نیز می‌نویسد: آیات «قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَأَوْتُنَّ يُوسُفَ ...» تا آخر آیه «... وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» جمله‌های معترضه‌ای است که در میان سخن یوسف علیه السلام قرار گرفته است. (ابن عاشور، بی تا: ۱۲ / ۸۰) ولی اعتقاد به وجود تقدیم و تأخیر در کلام یا معترضه بودن بخشی از آن مستلزم عدول از ظاهر کلام و نیازمند دلیل قطعی است وگرنه ظاهر کلام حجت خواهد بود. دیگر اینکه در سیر طبیعی این داستان، آیات به ترتیب وقایع بیان شده لذا

منطقی نیست که به دلیل ناممکن یا بعید دانستن تنبّه و توبه زلیخا و در پی آن صادر نشدن چنین عباراتی از زبان وی، از ظاهر و سیر عادی جریان داستان عدول کرد و آن را از باب تقدیم و تأخیر یا جمله‌های معترضه به‌شمار آورد. سوم اینکه باورمندان به این دلیل هیچ‌گونه دلیلی در اثبات ادعای خود نیاورده و سخن ایشان تنها مبتنی بر استبعاد است.

۸. گروهی دیگر از مفسران قرآن با استناد به پاره‌ای از روایات مانند این روایت: «رُوي أَنَّ يوسُفَ لَمَّا قَالَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ قَالَ لَهُ جَبْرئيلُ عليه السلام وَلَا حِينَ هَمَمْتَ يَا يوسُفَ فَقَالَ يوسُفَ عِنْدَ ذَلِكَ وَمَا أُبْرِي نَفْسِي»: هنگامی که یوسف برای عزیز مصر پیغام فرستاد که در مورد همسرش خیانت نورزیده است «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ» جبرئیل به او وحی فرستاد: فراموش کردی که قصد مراوده با همسر عزیز مصر را داشتی؟ در اینجا بود که یوسف خود را به مانند هر انسان دیگری از وساوس نفس اماره برکنار نداشت. عبارت «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي ...» را پاسخ یوسف عليه السلام به جبرئیل یا زلیخا دانسته‌اند. و برخی از ایشان معتقدند یوسف عليه السلام عبارت مذکور را در جواب سخن زلیخا هنگامی که گفت: «... وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» بر زبان آورده است. (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲: ۳ / ۲۵۳) برخی نیز عبارت «قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يوسُفَ ...» تا عبارت «... وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» را جمله معترضه در خلال سخن یوسف عليه السلام دانسته و آیه «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» (اعراف / ۱۱۰ - ۱۰۹) را شاهدهی بر مدعای خود آورده‌اند، بر این اساس که عبارت «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» با تقدیر گرفتن «قال» سخن فرعون است نه بزرگان قوم فرعون: «(قال) فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۸۱؛ ابن عاشور، بی تا: ۱۲ / ۸۰).

درحالی که درباره روایاتی که بر اساس آنها عبارت «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي ...» پاسخ یوسف عليه السلام به جبرئیل دانسته شده باید توجه داشت که این روایات افزون بر ضعف سند با عصمت یوسف عليه السلام نیز سازگاری ندارد. همچنین این عبارت نمی‌تواند در جواب سخن زلیخا هنگامی که گفت: «... وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» بیان شده باشد؛ زیرا لازم می‌آید یوسف عليه السلام در مجلس محاکمه پادشاه حضور داشته باشد درحالی که به دلیل سیاق آیات و عبارت «أَتُوبُنِي بِهِ» در آیه ۵۴ که مربوط به بعد از جریان مواخذه زنان است، این سخن پذیرفتنی نیست.

بررسی آراء قائلان به پیوستگی معنایی

مفسرانی مانند فخر رازی، ابن عطیه اندلسی، محمد امین عبدالله ارمی علوی هروی، ابن عاشور، علی بن ابراهیم قمی، سید قطب، مکارم شیرازی و ... این دو آیه را ادامه سخن زلیخا دانسته و در تأیید خود به

سیاق آیات، نکات ادبی، دلایل عقلی، نقلی و ... تمسک نموده که در ادامه این دلایل بررسی می‌گردد:

۱. آیات ۵۴-۵۰ سوره مبارکه یوسف علیه السلام دارای عبارات‌هایی منسجم و پیوسته و مشتمل بر سیاقی واحدند. بر اساس این سیاق پادشاه قبل از آشکار شدن حقیقت و اعتراف زنان و همسر عزیز مصر خواست یوسف علیه السلام را نزد وی آورند که البته از سوی یوسف علیه السلام اجابت نشد و دیگر بار پس از اثبات حقانیت یوسف علیه السلام پادشاه درخواست خود را تکرار نمود که به آن در آیه ۵۴ اشاره گردید، لذا این آیات به وضوح دلالت بر عدم حضور یوسف علیه السلام نزد وی در ماجرای احضار و مؤاخذه زنان دارد. بنابراین به صورت طبیعی عبارات‌ها (۵۳-۵۲) ادامه کلام زلیخا است.

۲. زلیخا در اعتراف به گناهکاری خویش و برائت یوسف علیه السلام ضمیر غایب به کار برده: «... أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» که حاکی از عدم حضور یوسف علیه السلام در آن مجلس است. درحالی که اگر عبارت «أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ» کلام یوسف علیه السلام باشد و چنین فرض شود که یوسف علیه السلام این سخن را بعد از شهادت زنان به پاکی او و اعتراف همسر عزیز به گناه خود و شهادتش به راست‌گویی او بر زبان آورده (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۲۶۷) هیچ ارتباطی بین این دو آیه وجود نخواهد داشت و هم با تکرار دوباره درخواست پادشاه «وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ» در آیه ۵۴ ناسازگار است؛ زیرا در این صورت یوسف علیه السلام در مجلس تبرئه خویش حضور داشته و نیازی به احضار مجدد وی از زندان نبوده است اما در صورت انتساب این سخن به زلیخا، ضمائر مستتر و بارز به ترتیب در دو عبارت «لِيَعْلَمَ» و «لَمْ أَخْنُهِ» با ضمائر «عَنْ نَفْسِهِ»، «إِنَّهُ» و «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» تناسب دارد که همگی آنها به یوسف علیه السلام در آیه «مَا حَظَبْكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ» باز می‌گردد. همچنین عبارت «عَنْ نَفْسِهِ» که دو بار در یک آیه تکرار گردیده که یک بار از جانب پادشاه و بار دیگر از جانب زلیخا است عدم حضور یوسف علیه السلام در آن مجلس را تأیید می‌نماید.

۳. هرچند برخی از مفسران «ذَلِكَ» را اشاره به برگردانیدن فرستاده دانسته و معتقدند یوسف علیه السلام می‌خواست بگوید بیرون نیامدن من از زندان برای این بود که عزیز بداند من به او در غیابش خیانت نکردم (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۶) اما با توجه به اینکه منطقی نیست در سخن فصیحی مانند قرآن بخشی از کلام شخصی نقل گردد و بدون دلیل کلامی دیگر لابه‌لای آن قرار گیرد، باید پذیرفت که این سخن جزء اعتراف زلیخا است؛ به بیان دیگر یوسف علیه السلام برای بازگرداندن فرستاده پادشاه تنها یک دلیل داشت و آن هم چیزی جز حفظ کرامت خود نبود؛ زیرا اگر بدون روشن شدن حقیقت امر از زندان بیرون می‌آمد، در نگاه پادشاه به‌عنوان فردی گناهکار و زندانی بود، بنابراین توضیح و تصریح بر هدف وی از خارج نشدن از زندان دلیلی ندارد که بعد از فاصله شدن چند جمله عبارت «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ...» ادامه کلام یوسف علیه السلام تلقی گردد، لذا از زلیخا شگفت نیست که بعد از متهم کردن یوسف علیه السلام و اصرار بر سخت‌گیری بر

وی به راحتی برگناه خود اعتراف نماید؛ زیرا وی بر آن است تا به نوعی وفاداری خود به یوسف ﷺ را نشان دهد، از این رو برخی مفسران در تحلیل این آیه و به دلیل اینکه دو آیه مذکور به وسیله اسم اشاره «ذلک» به یکدیگر پیوسته‌اند، عبارت را این گونه معنا نموده‌اند که: «قولى هذا وإقراری لیعلم یوسف أنى لم أخنه فى غيبته بأن أكذب علیه أو أرمیه بذنب هو برىء منه» بنابراین تأویل تقدیر کلام چنین است: «توبتی وإقراری لیعلم أنى لم أخنه وأن الله لا یهدى...». (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲: ۳ / ۲۵۴)

۴. توجه به معنای واژه «خطب» در آیه ۵۱ نیز قرینه‌ای دیگر بر عدم حضور یوسف ﷺ در حضور پادشاه است؛ زیرا این واژه به امری عظیم بین متکلم و مستمع اطلاق می‌شود (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۳ / ۹۳) و از آنجا که خطاب پادشاه متوجه زنان مصری است، پس یوسف ﷺ در جریان این گفتگو نبوده است. از سویی چنانکه در نقد دیدگاه یکم گذشت یوسف ﷺ متهم به خیانت به عزیز مصر است و با بازگرداندن فرستاده پادشاه درصدد رفع این اتهام از خود است. حال اگر تصور شود که عبارت «... لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ...» سخن یوسف ﷺ است یا باید ضمیر فاعلی آن به عزیز مصر برگردد یا به پادشاه، حال آنکه به دلایل پیش گفته ضمیر «لِيَعْلَمَ» نمی‌تواند به عزیز مصر برگردد و یوسف ﷺ نیازی به اثبات عدم گناه خود نزد او ندارد. همچنین معقول نیست با فاصله ۲۲ آیه بدون هیچ مقدمه‌ای و به صورت کاملاً اتفاقی آخرین حضور عزیز در جریان مراد شده مشاهده شود و به طور ناگهانی وی وارد جریان داستان شود.

۵. دو واژه «کید» و «سوء» و قرائن دیگر موجود در این دو آیه در ارتباط با زلیخا است؛ زیرا در جای جای این داستان «کید» که به زنان نسبت داده شده گاهی از زبان عزیز مصر است: «قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكِنَّ» (یوسف / ۲۸) و گاهی از زبان یوسف ﷺ است: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» (یوسف / ۳۳)، «مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ آيِدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (یوسف / ۵۰) و گاهی از قول پروردگار است: «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» (یوسف / ۳۴) و در پایان در مجلس پادشاه اعتراف از زبان همسر عزیز مصر بیان گردیده و کید خیانت کاران به خود و دیگر زنان نسبت داده شده: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (یوسف / ۵۲) بنابراین سیاق این آیات حاکی از آن است که این سخن از زبان زلیخا نقل شده باشد. به ویژه اینکه در این آیه کید و حيله به خیانت کاران نسبت داده شده و عبارت دوم مبالغه در تأکید حق در جهت پاک‌ی یوسف ﷺ و به سرانجام نرسیدن کید و مکر همسر عزیز به شمار می‌آید. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۶۹) نیز از سیاق آیات این گونه استنباط می‌شود که واژه «سوء» را هم می‌توان به زنان مصر و به طریق اولی به همسر عزیز منتسب دانست که در نتیجه عبارت «وَمَا أُبْرِيئُ نَفْسِي...» (یوسف / ۵۳) منقول از همسر عزیز خواهد بود. «كَذَلِكَ لِيَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ...» (یوسف / ۲۴) در این آیه اگرچه به ظاهر واژه «سوء» به

همسر عزیز نسبت داده نشده اما با مقابله و مقایسه میان آیاتی که این واژه در آنها استعمال گردیده، می‌توان دریافت که منظور از «سوء و فحشاء» همان «کید» است:

... لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ... (یوسف / ۲۴)
 فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ ... إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ. (یوسف / ۲۸)
 ... وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ ... (یوسف / ۳۳)
 ... فَصْرِفْ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ... (یوسف / ۳۴)

بنابراین کسی که مرتکب سوء شده در اینجا نیز بیان داشته که: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...».

افزون بر اینکه خدای متعال عمل خودکامگی زلیخا را «سوء و فحشاء» معرفی می‌کند، شخص زلیخا نیز در نهادن گناه خودکامگی بر یوسف علیه السلام در برابر همسر خود این واژه را به‌کار برده است: «... قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا ...» (یوسف / ۲۵). همچنین در محکمه پادشاه که با حضور همسر عزیز و دیگر زنان برگزار می‌شود واژه «سوء» از زبان زنان بیان می‌شود و همسر عزیز نیز به‌طور مسلم در زمره اقرارکنندگان این عبارت بوده است: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ...» (یوسف / ۵۱)، لذا بسیار منطقی می‌نماید که آخرین کاربرد این واژه از زبان همسر عزیز باشد نه یوسف علیه السلام: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (یوسف / ۵۳).

بنابراین می‌توان گفت که دو واژه «کید» و «سوء» در آیات مربوط به خودکامگی همسر عزیز، در رابطه با زنان دخیل در ماجرا به‌ویژه همسر عزیز به‌کار رفته و کاربرد دوباره آنها در آیات محل بحث نیز در ارتباط با همسر عزیز باشد.

۶. پیش از این اشاره شد که یوسف علیه السلام در ابتدای امر با قصد اثبات بی‌گناهی خود درخواست پادشاه مبنی بر خروج از زندان را نپذیرفت تا گمان نشود وی به‌دلیل عفو و بخشش وی از زندان رهایی یافته است. بعد از اعتراف زنان و همسر عزیز مصر، یوسف علیه السلام به هدف خود رسید و از زندان آزاد شد. حال آنکه این امر با اعتراف به‌عدم خیانت به عزیز مصر یا پادشاه و نیز تبرئه نکردن نفس اماره هیچ‌گونه سختی ندارد؛ زیرا در این صورت وی از یک سو بر بی‌گناهی خویش اصرار دارد و از دیگر سو به‌طور ضمنی به تأثیرپذیری از نفس خویش اذعان می‌کند. افزون بر اینکه با قاطعیت درصدد است بی‌گناهی خود را ثابت کند، لذا چگونه و بر چه مبنایی این سخن شک‌آور را می‌گوید که: «البتة من خودم را تبرئه نمی‌کنم...» این کلام از صلابت و قاطعیت سخنان پیشین او می‌کاهد. درحالی‌که باید سخنانی که از شخصی چون یوسف علیه السلام صادر می‌شود از نظر تأکید و قاطعیت در نفی اتهام،

تقویت کننده یکدیگر باشند نه آنکه آخرین جمله مربوط به موضوع آن را تضعیف کند و احتمال خیانت را از جانب نفس اماره باقی بگذارد. (بهرام پور، ۱۳۹۰: ۲۴۳)

۷. اگر این دو آیه سخن یوسف ﷺ باشد مشتمل بر نوعی تضاد و تناقض است؛ زیرا بعد از اینکه یوسف ﷺ می‌گوید «من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم» می‌گوید: «من خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چون نفس سرکش به بدی‌ها فرمان می‌دهد» و در پایان به غفور بودن خدای سبحان اشاره می‌کند حال آنکه کسی این‌گونه سخن می‌گوید که لغزشی هرچند کوچک از او سر زده و به غفران و رحمت الهی نظر داشته باشد، اما یوسف ﷺ لغزشی نداشت؛ زیرا از دو منظر می‌توان گفت خیانت و پیروی از نفس اماره با عصمت منافات دارد: نخست با سخن خدا که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران / ۱۶۱) دیگر اینکه بر اساس مبانی کلامی شیعه پیامبران مصون از هرگونه خطا یا اشتباهی هستند. (شریف مرتضی، ۱۳۵۰: ۵۶-۵۷؛ محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۸-۳۵۵؛ شعرانی، بی‌تا: ۴۸۵).

اگر فرض شود، یوسف ﷺ متهم به فعل قبیحی بود و عمل فحشاء از وی سر زده بود به حکم عقل و عرف و عادت محال بود از پادشاه بخواهد که داستان خودکامگی زنان را بررسی کند؛ زیرا با انجام این عمل درصدد نشان دادن فضاحت و زشتی نفس خود و نیز در پی یادآوری عیوبی برمی‌آمد که کهنه و پنهان شده بود و این کار باعث ایجاد تردید در عصمت و نبوت وی می‌شد. در نتیجه بر زبان راندن کلام «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» از جانب یوسف ﷺ افزون بر این که هیچ فایده‌ای دربر نداشت، شایسته هیچ فرد عاقلی نیز نمی‌باشد (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۶۹).

۸. برخی از مفسران می‌نویسند: حتی این فرض که بعد از برگزاری مجلس شهادت زنان و بازگشت دوباره فرستاده پادشاه به زندان و بازگویی ماجرا بر یوسف ﷺ، کلام «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» از زبان ایشان نقل شده باشد نیز پذیرفتنی نیست، زیرا این کلام با سخنان ماقبل هیچ‌گونه ارتباط و اتصالی ندارد (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۶۹).

۹. در برخی از روایات در ضمن اشاره به احضار زنان و سؤالاتی که از آنها شده به این آیات نیز اشاره شده است: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» امام ﷺ در تبیین آیه می‌فرماید: «لَا أَكْذِبُ عَلَيْهِ الْآنَ - كَمَا كَذَّبْتُ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ثُمَّ قَالَتْ وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (قمی، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۴۶) در پایان نیز امام ﷺ می‌فرماید: اینها سخنان زلیخا بود.

پاسخ به برخی از آراء قائلان به گسست معنایی آیه مورد بحث

برخی از مفسران معتقدند اگر این آیه ادامه سخن زلیخا بود، معنا نداشت به یوسف متذکر شود که «خدا

کید خائنان را رهبری نمی‌کند» زیرا یوسف قبلاً و هنگام مرادده زلیخا این مطلب را خاطرنشان کرده و گفته بود: که «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف / ۲۳). (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۹) لذا باید گفت این احتمال بسیار سخیف است. (طیب، ۱۳۷۸: ۷ / ۲۱۳) در نتیجه بعید به نظر می‌رسد که همسر عزیز سخن از عدم تبرئه نفس اماره به میان آورد و فرمان ندادن به بدی را از جانب نفس در گرو رحمت خدا بداند و سخن از «غفور و رحیم» بودن پروردگار براند. (یوسف / ۵۳)

در پاسخ باید گفت: بعید نیست همسر عزیز پس از آشکار شدن دلایل بی‌گناهی یوسف علیه السلام و زندانی کردن وی (یوسف / ۳۵) به تدریج به خود آمده و گرایش‌های منفی وی به گرایش‌های متعالی و معنوی سوق یافته باشد؛ زیرا حضرت یوسف علیه السلام از نوجوانی نزد عزیز مصر و همسرش رشد یافت و بی‌تردید زلیخا بسیاری از معارف و سخنان ناب را هرچند به صورت غیرمستقیم از حضرت یوسف علیه السلام شنیده بود و این معارف زمینه را برای سوق به گرایش‌های مثبت در او به وجود آورده بود (سیدقطب، ۱۴۱۲: ۴ / ۲۰۰۴) برای نمونه یوسف علیه السلام در ردّ درخواست زلیخا به صراحت از خدا یاد کرده و می‌فرماید: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». (یوسف / ۲۳)

همچنین در سخنان زنان مصر نیز به نام خدا اشاره شده، هنگام به شگفت آمدن از زیبایی یوسف علیه السلام که گفتند: «حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف / ۳۱) و در زمان اقرار به پاکی یوسف علیه السلام که همسر عزیز هم جزء این افراد است: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (یوسف / ۵۱) لذا می‌توان گفت هرچند یوسف علیه السلام عقاید آنها را نپذیرفته و تأیید نکرده بود و آنها را مسلمان و مؤمن نمی‌شمرد و از کلام یوسف علیه السلام در پاسخ دو دوست زندانی اش: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف / ۴۰) مشرک بودن آنها استفاده می‌شود اما باز هم زلیخا و سایر زنان و در مجموع مردم مصر با «الله» آشنا بوده‌اند و در سخنان خود از او یاد می‌کرده‌اند، به همین دلیل وقتی یوسف علیه السلام در پاسخ زلیخا گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ» (یوسف / ۲۳) اظهار تعجب نکرد. در این آیه هم زلیخا واژه «الله» را برای بار دوم بیان نموده است: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ». (یوسف / ۵۲)

همچنین می‌توان گفت همسر عزیز به دلیل تأثیرپذیری از معارف نابی که از یوسف علیه السلام فراگرفته بود، هنگام توبه و تنبّه از خطاکاری خود به جای واژه «الله» واژه «رب» را به کار برده، همان‌طور که کاربرد آن را توسط حضرت یوسف علیه السلام در جریان مرادده شنیده بود: «وَمَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف / ۵۳).

بر این اساس نخستین جرقه‌های توبه همسر عزیز، بعد از شنیدن این کلام یوسف ﷺ «مَعَادَ اللَّهِ» (یوسف / ۲۳) در دل او زده شد و به دنبال آن سایر معارف، از قبیل هدایت نشدن خائنان با تاسی از این سخن یوسف ﷺ «... إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» و در نهایت توبه همسر عزیز و امیدش به بخشیده شدن، ناشی از آگاهی و بینش او از گناهی بود، که به طور قطع او را در زمره «ظالمان» (یوسف / ۲۳)، «کاذبان» (یوسف / ۲۷)، «خاطنان» (یوسف / ۲۹)، «گمراهان» (یوسف / ۳۰)، «جاهلان» (یوسف / ۳۳) و «خائنان» (یوسف / ۵۲) قرار می‌داد.

بنابراین می‌توان به جهاتی از تأکید در کلام همسر عزیز مصر، در اثبات بی‌گناهی یوسف ﷺ و گناهکاری خویشان استناد کرد. یکم اینکه وی تقصیر را منحصر به خود کرد و گفت: «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» و شهادت خود به راست‌گویی یوسف را با چند ابزار تأکید مؤکد نمود: حرف «ان» را به کار برد، حرف «لام» را استعمال کرد، جمله را اسمیه آورد و گفت: «وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» افزون بر اینکه عبارت زلیخا که گفت: «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» در رفع اتهام از یوسف ﷺ کافی بود و جمله «وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» به خودی خود مؤکد مضمون آن است و به‌وسیله این اعتراف و تأکیدها هر بدی را اعم از فحشاء، مراوده و دروغ و ... را از او نفی کرد، درحالی‌که در زمان نسبت دادن فحشا به یوسف ﷺ کلام خود را مجمل و بدون تصریح بیان کرد: «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یوسف / ۲۵) لذا به عقیده برخی از مفسران این کلام مجمل حاکی از ترس و خائن بودن زلیخا است، اما یوسف ﷺ به این مطلب تصریح کرد که «هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي ...» (یوسف / ۲۶). (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۴۵). اوج تبرئه یوسف ﷺ در شهادت که به‌طور ضمنی در بردارنده عشق و علاقه زلیخا به او است، در عبارت: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» به چشم می‌خورد که وی اظهار می‌دارد: این اعتراف من به خاطر این بود که یوسف ﷺ در زندان بدانند من در غیابش به او خیانت نکردم و با اینکه غایب از مجلس است از ادامه تهمت زدن به او جلوگیری کردم و حقیقت را بازگو نمودم [و حتی با حضور خود او هم به زنانی که دعوت نموده بودم به صراحت گفتم که من او را به خود خواندم و او اعراض کرد و اگر باز هم امتناع کند او را به زندان می‌افکنم و کردم (یوسف / ۳۲)] و در این مدت فهمیدم که به‌راستی خدا مکر خائنان را به پیش نمی‌برد. (بهرام‌پور، ۱۳۹۰: ۲۴۱) حتی به اعتقاد برخی مفسران می‌توان برخی روایات مربوط به شرح حال همسر عزیز در سنین بالا را نیز مؤیدی بر این تنبیه و بیداری دانست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۹ / ۴۳۴) بنابراین اگرچه نشانه‌های ندامت از گناه در سخنان همسر عزیز مصر به‌وضوح روشن است اما عبارت «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي ...» اوج عذاب وجدان و توبه وی را می‌رساند. او به‌جای اینکه تقصیرگناه خود را به گردن دیگران یا زمین و زمان و یا قضا و قدر واگذار کند، نفس اماره و

پیروی از آن را عامل گناه می‌داند و در نهایت از خدا تقاضای بخشندگی و رحمت دارد. افزون بر اینکه شکست در عشق مجازی انسان را به راه عشق حقیقی، یعنی عشق به خدا می‌کشاند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۹ / ۴۳۷) برخی از لغت پژوهان جمله: «ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» را نظیر این عبارت می‌دانند که کسی به دیگری می‌گوید: «نعم الصّدیقین لک فلان یظهر الغیب؛ چه دوست خوبی است فلانی برای تو که در نبودنت دوستی را ظاهر می‌کند» و معتقدند این‌گونه عبارت‌ها متضمن مدح مؤمنین است؛ زیرا که ظاهرشان با باطنشان موافقت دارد و با حال منافقین که با زبانشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هاشان نیست فرق دارد. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲ / ۷۲۳).

برخی از مفسران بر این باورند که اگر این کلام، سخن همسر عزیز بود باید در جمله «ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» بگوید: «لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» (به صیغه امر) زیرا در غیر این صورت معنای کلام چنین است که: «اعتراف کردم و شهادت دادم تا یوسف بداند من در غیاب او اعتراف نموده و به پاکی او شهادت دادم» حال آنکه در این صورت این کلام، کلامی بی‌فایده است؛ چون صرفاً آنچه با «ذَلِكْ» به آن اشاره شده بعد از آن هم تکرار شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۹)

در پاسخ باید گفت: یکی اینکه: صیغه امر نبودن کلام ضرری به شهادت نبودن آن نمی‌زند و امر بودن آن بی‌وجه است. دوم اینکه وقتی این کلام سخن زلیخا باشد مشارالیه «ذَلِكْ» اصل اعتراف او است و «لام» «لِيَعْلَمَ» در عبارت «ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» علت یا غایت اعتراف را بیان می‌کند. لذا معنا این می‌شود که: این اعتراف را انجام دادم تا یوسف علیه السلام بداند در غیاب او [و در محضر پادشاه] به او خیانت نکردم. بنابراین تکراری در کلام لازم نمی‌آید تا کلام بی‌فایده تلقی گردد.

برخی بر این باورند که لازمه انتساب این سخن به زلیخا بطلان اعتراف و شهادت او خواهد بود؛ چون اعتراف و شهادت وی زمانی گویای حقیقت و بر طهارت یوسف دلالت دارد که منظور از آن بیان حقیقت و اظهار حق باشد، نه اینکه به قصد خوشامد یوسف علیه السلام و اعلام وفاداری به او باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۹)

در پاسخ به این نکته باید توجه داشت که اقرار به حقیقت و دفاع از عصمت یوسف علیه السلام در برابر پادشاه منافاتی با این ندارد که زلیخا غرضی ثانوی [یعنی اعلام وفاداری به یوسف علیه السلام] هم به دنبال آن داشته باشد. به دیگر سخن درخواست یوسف علیه السلام بر کشف حقیقت و نیز اقرار زنان مصری در حضور پادشاه گواه بر صدق و پاک‌دامنی یوسف علیه السلام است و چنین نیست که صرفاً به واسطه شهادت زلیخا پاک‌دامنی یوسف علیه السلام نتیجه گرفته شود، بنابراین هرچند یکی از انگیزه‌های زلیخا در اعلام حقیقت جلب اعتماد یوسف علیه السلام است اما این منجر به بطلان اعتراف وی نخواهد بود و از سویی عبارت «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ

الْحَائِنِينَ» عطف بر «لِيَعْلَمَ» است که علت دوم برای آشکار شدن حق است؛ یعنی «وَلَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِيَ كَيْدَ الْخَائِنِينَ» و این نشانگر آن است که همسر عزیز از مضمون این کلام آگاهی داشته؛ زیرا علت اقرارش همان علم به اینکه خداکید خائنان را هدایت نمی‌کند، بوده است. (ابن عاشور، بی تا: ۱۲ / ۷۸).

برخی بر این باورند که جمله «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي» با جمله «لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» منافات دارد؛ زیرا به این معنا است که من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چون من او را با نقشه‌ها و کید خودم به زندان افکندم. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۹۹)

در پاسخ از این اشکال می‌توان گفت: عبارت «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي» درحقیقت نوعی اعتذار از سوی زلیخا است که درخواست مرادده و ارتباط با یوسف ﷺ را طبیعی و نتیجه تحریک نفس خود اعلام نماید و حتی المقدور، به نوعی از حیثیت بر باد رفته خود دفاع نماید. معنای مستفاد از عبارت «لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» هم این است که اقرار من برای آن است که یوسف بدانند در غیاب او خیانتی به او نکردم که گناه را به گردن او بیندازم، اگر چه در حضور او [و در برابر همسر] خیانت کردم و او را گناهکار معرفی کردم. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۳۶۸؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۶۹) بنابراین منافاتی بین دو عبارت فوق وجود ندارد و هر کدام مشتمل بر غرضی خاص است.

نتیجه

با تحلیل استدلالی که باورمندان به انتساب آیات ۵۲ و ۵۳ سوره یوسف ﷺ به آن حضرت ارائه داده و استناد به دلایل مفسرانی که این آیات را بخشی از کلام زلیخا دانسته‌اند. اسم اشاره «ذَلِك» در آیه ۵۲ و «واو» عطف در آیه ۵۳ و سیاق کلی آیات ۵۳ - ۵۰ که بین دو عبارت «وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ...» (یوسف / ۵۴ - ۵۰) قرار گرفته و درباره تحقیق پادشاه مصر از زنان برای اثبات بی‌گناهی یوسف ﷺ است و به دلیل کاربرد دو واژه کلیدی «کید» و «سوء» در آیات مربوط به خودکامگی زنان، قرائنی هستند که بر صدور این دو آیه از زبان همسر عزیز حکایت می‌کنند. دیگر اینکه انتساب این آیات به حضرت یوسف ﷺ به جهت اشتغال بر دو واژه «خائن» و «نفس اماره» با عصمت ایشان منافات دارد و نیز این دو واژه با توصیفات که قرآن در معرفی شخصیت این پیامبر عظیم‌الشأن از قول خدا، زنان و همسر عزیز دارد سازگار نبوده و همچنین این نگرش موجب تناقض مفهومی و معنایی این دو آیه با یکدیگر خواهد بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمود صلواتی، ۱۳۸۷، تهران، مبارک.

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان، ۱۳۸۳، قم، اسوه.

- قرآن کریم، ترجمه کاظم پورجوادی، ۱۴۱۴ ق، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، قم، دارالقرآن الکریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ارمی علوی هرری شافعی، محمدامین بن عبدالله، ۱۴۲۱ ق، تفسیر حدائق الروح والریحان، بیروت، دارطوق النجاه.
- بهرام پور، ابوالفضل، ۱۳۹۰، تفسیر مبین، قم، آوای قرآن.
- راز، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴، مفردات الفاظ قرآن، تهران، مرتضوی.
- زمخشری، جارالله محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالکتب العربی.
- سید قطب، ۱۴۱۲ ق، فی ظلال القرآن، بیروت و قاهره، دار الشروق.
- شریف مرتضی، ۱۲۵۰ ق، تنزیه الانبیاء، قم، شریف رضی.
- شعرانی، ابوالحسن، بی تا، شرح فارسی تجرید الاعتقاد، تهران، انتشارات اسلامیة.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، تحقیق محمدجواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیرعاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلامیة.
- فیض کاشانی، محمدحسین، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳، تفسیر القمی، تحقیق طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتب.
- محمدی، علی، ۱۳۷۸، شرح کشف المراد، قم، دارالفکر.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ ق، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت و قاهره، بی نا.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۱، اصول فقه، ترجمه علیرضا هدایی، تهران، حکمت.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه.